

حزب کمونیست کارگری و واکنش آن به شاملو

دوست عزیز می‌خواهم به مصطفی صابر نوشته‌ام که در وبلاگ ضمیر سرخ منعکس شده است. من هم به شیوه این دوست عزیز، ابتدا نقل قولی که ایشان هم در اول جوابیه، از مصطفی صابر آورده‌اند را می‌آورم.

مصطفی صابر «رهبر» جوانان کمونیست حزب کمونیست کارگری گفته است: «شاملو طبعاً در بین جنبش ملی اسلامی خوانندگانی دارد. ولی به نظر من نسل جوان ایران دارد به کل سنت و ملی‌گرایی و اساطیر و قهرمان‌هایش پشت می‌کند. این نسل جهانی فکر می‌کند و به قول خودش جهانی حال می‌کند. بیش‌تر از شاملو، «جنیفر لویز» و «مادونا» و «پینک فلوید» را می‌شناسد، نفوذ همین آدمها و مخاطبین همین آدمها در نسل جوان به مراتب بیش‌تر از شاملو است و چه خوب که چنین است؛ مصطفی صابر» (تأکیدات از من است. نقل از جوابیه به مصطفی صابر در وبلاگ ضمیر سرخ)

این دوست عزیز، در جواب موارد بالا به نکات مهمی اشاره کرده‌اند که اینک من هم سعی می‌کنم جنبه‌های دیگری را به آن نکات و در تکمیل آن اضافه کنم.

قبل از هر چیز باید بگویم قصد من در اینجا دفاع یا نقد شاملو نیست بلکه تمرکز بر اشاعه نوعی لیبرالیسم توسط حزب کمونیست کارگری در بین جوانان می‌باشد.

اول: مصطفی صابر خوانندگان اشعار شاملو را در بین به توصیف وی «جنبش ملی اسلامی» پیدا می‌کند. این روش برخورد بغایت فرصت‌طلبانه یا مزورانه است. روش آسان کردن معادله از طریق عوض کردن آن و سپس پاسخ به معادله خود ساخته، روش ترسوهایی است که از رویرو شدن با خود واقعیت وحشت دارند. این روش برخورد روانشناسانه با مسائل، ابتدا موضوع مورد بحث را لوث کرده، آن را تا درجه‌ای اسلامی، اکثریتی، توده‌ای، سنتی،... تنزل می‌دهد و از این به بعد کار آسان می‌شود. حالا آنچه که باید رد شود همان صفت‌هایی است که ایشان به موضوع مورد بحث نسبت می‌دهند. این برخورد از یکسو نظارت به ضعف جدی خود شخص یا جریان نظر دهنده دارد و از سوی دیگر اهمیت همان موضوع را در قیاس با خود و جریان خود بیان می‌کند.

مصطفی صابر اگر ادیب و شاعر است می‌بایست شاملو را در این بعد نقد کند. اگر سیاسی و دارای فلسفه نگرش معینی است که مشابه آن را در شاملو ندیده است (لااید در مادونا دیده است) با همان نگرش به فلسفه و دیدگاه‌های شاملو واکنش نشان دهد. و اگر هیچ کدام از این‌ها نیست، اظهار فضل نکند که افتضاح خواهد کرد.

دوم: مصطفی صابر تلاش می‌کند تا ثابت کند نسل جوان ایران بیشتر از شاملو، مادونا و... را می‌شناسد. در اینجا گجی مصطفی او را به زمین می‌زند.

اولاً او بین محبوبیت و معروفیت دومی را در مادونا انتخاب می‌کند که محبوبیت شاملو را نفی کند. با این تئوری باید بگویم که حامد کارزای پر نفوذ تر از منصور حکمت است. چون اولی معروف تر و دومی هر چند به زعم حزب کمونیست کارگری «بزرگترین مارکسیست قرن معاصر» است ولی قابل شناخت برای کوچکترین جوان سیاسی و غیر سیاسی اقلاد ایران هم نیست.

ثانیاً مادونا و پینک فلوید و... چه کار داره به شاملو؟ اگر مصطفی صابر با ادبیات در جهان آشنایی داشت و شاعرانی مثل پابلونرودا، گابریل گارسیا مارکز و... را در قیاس با شاملو پر یا کم نفوذ تر معرفی می‌کرد، می‌توانست حسن نیتی در مقایسه در یک زمینه مشخص از خود نشان دهد. در صورتیکه با مقایسه شاملو و مادونا، فقط لجبازی دهقانی خود و حزبش را نمایش می‌دهد. او و حزبش فقط می‌دانند که با شاملو باید بجنگند. ولی نمی‌دانند در چه عرصه‌ای و کجا و چگونه. این لجبازی بقول خود شاملو فقط «نقطه روی رحمت» است و بس.

ثالثاً معروفیت کسی و حتی نفوذ آن در میان جوانان که معیار مترقی سنجش نیست. بنابر این چرا مصطفی از این خوشحال است که مادونا پر نفوذ تر و شناخته شده تر از شاملو است. چنانچه که می‌گوید: «و چه خوب که چنین است». در نظر مصطفی صابر چه جنبه‌ای از مادونا و... ویژگی یا بالندگی دارد که در قیاس با شاملو به نتیجه «خوب» نفوذ آنها می‌رسد؟ مثلاً قهرمانان مصطفی در عرصه ادبیات و شعر گویی تسلط بیشتری از شاملو دارند؟ یا اینکه آنها در عرصه سیاست، بیشتر مبارز آشتی ناپذیر با حکومت مستقر در کشور خویش بودند و شاملو در حالت مشابه در ایران کمتر؟! آیا آنها مدرن هستند و شاملو سنتی چون شاملو اشعار مولوی را خوانده است و مادونا همان اشعار را آواز نکرده است؟

معلوم نیست که مصطفی و سایر همفکرانش به آرنولد رای دادند یا نه. ولی چنانچه مادونا کاندید بعدی ریاست جمهوری شود، آنها منطقاً باید به او رای دهند و بعد بگویند «چه خوب شد که چنین شد».

سوم: به نظر مصطفی صابر « نسل جوان ایران دارد به کل سنت و ملی‌گرایی و اساطیر و قهرمان‌هایش پشت می‌کند». کسی منکر این نیست که جوانان ایران در روند تاریخی تکامل خویش به این موارد پشت می‌کنند، اما این چه ربطی به شاملو دارد بجز آنکه شاملو خود در خدمت این روند قرار می‌گیرد. این همه از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریدن مصطفی نمیتواند او را «پر نفوذ تر و معروف تر» از تارزان کند.

اگر منظور مصطفی صابر این است که شاملو اسطوره و قهرمان بوده که حالا جوانان به او پشت می‌کنند، در اینصورت به قول شاملو «توفان خنده‌ها». اسطوره و قهرمانی را در نظر بگیرید که در جوانان نفوذ ندارد و البته اسطوره و قهرمان هم شده است. اگر منظور این است که شاملو اسطوره و قهرمان می‌سازد که در اینصورت رجوع شود به واکنش شاملو به فردوسی و قهرمانان او که: «زن و ازدها هر دو در خاک به» را معرفی میکند. شاملو در این نزاع و به تنهایی چنان دفاع جانانه‌ای از زن میکند که مشابه آن را در کل حیات حزب کمونیست کارگری ایران نمیتوان مشاهده کرد. شاملو در نزاع مشابه با موسیقی سنتی نیز پیروز از میدان خارج شد و از نفی آن به نتیجه حمایت از موسیقی پینک فلوید نرسید. این نتیجه‌گیری را به عهده شلختگی نظری مصطفی و حزبش گذاشت.

شاملو متعلق به ۲۰۰۰ سال پیش نیست. با دو سه نسل جوان در گذشته، بدنیا آمده، زیسته و «در این ظلام یک دم درخشید و جست و رفت» پس اگر اسطوره و قهرمان سازی بوده می‌بایست توسط همان دو سه نسل جوان بوده باشد. همان دو سه نسلی که شاهد حضور پینک فلوید هم بوده. در نتیجه شاملو باید می‌توانسته دارای چنان نفوذی در این جوانان بوده باشد که آنها از او قهرمان ساخته باشند. در حالی که شاملو خود همواره قهرمان سازی را نفی کرده و شاید نسل جوان بخشاً تحت نفوذ شاملو به قهرمان سازی پشت کرده اند. سنت گرایی، (نوع غیر مترقی آن) قهرمان سازی، جنبش اسلامی، یک به یک مواردی است که جنگ شاملو با آن موارد وی را محبوب می‌کند.

اما مصطفی در رد این قهرمان سازی ابتدا به سراغ قهرمان سازی بورژوازی میرود و با وام گرفتن قهرمانی‌های آنها، با قهرمان فرضی خود می‌جنگند. (حمله‌ای دن کیشوتانه به آسیاب بادی) با این فرق که یکی ایرانی است و دیگری خارجی.

اینجا برای تفریح خوانندگان هم که شده اشاره به این نکته لازم است که مصطفی صابر برای بیان پشت کردن جوانان به ملی‌گرایی، هنوز دست از ملی‌گرایی خویش برنمی‌دارد و اینگونه می‌گوید: «ولی به نظر من نسل جوان ایران....» و باز اینگونه می‌گوید: «این نسل جهانی فکر می‌کند و به قول خودش جهانی حال میکند» منظور مصطفی، همان نسل جوان ایرانی است ایرانی که «جهانی حال میکند» (خواننده گرامی لطفاً به گیرنده‌های خود دست نزنید، اشکال از فرستنده حزب کمونیست کارگریست). در اینجا مصطفی زور می‌زند تا گرایش انترناسیونالیستی مبارزات جوانان را با «حال» کردن عده‌ای با مادونا جابجا کند و از اینطریق مثلاً با ملی‌گرایی خط و مرز می‌کشد. در صورتیکه مصطفی صابر و حزبش بیشتر دارای یک درک ناسیونال-نهیلیستی هستند تا یک گرایش انترناسیونالیستی. زیرا آنچه که پیوند ارگاتیک میان اعضای یک طبقه در یک کشور با کل جهان بر قرار می‌کند مبارزات کارگری است که دارای ماهیت یکسان در سطح جهان می‌باشد و نه «حال» کردن با مادونا. هیچ کارگری در هیچ گوشه جهان، از مبارزات هم طبقه ای‌هایش در سایر کشورهای جهان متنفر نخواهد بود، برعکس هر مبارزه و دستاروهای آن را در هر گوشه جهان دستاورد خویش می‌داند. در صورتیکه صرفنظر از کسانی که در جهان اصولاً مادونا را نمی‌شناسند، از میان آنهایی هم که او را می‌شناسند عده زیادی از او متنفر هستند. در میان کسانی که از مادونا خوششان نمی‌آید، عنصر مبارزاتی و انقلابی فراوان یافت میشود. اما کسانی که این ستاره در خشان هنر! سرمایه‌داری را شاخص مبارزه با «سنت» می‌دانند لزوماً مبارز انقلابی نیستند.

از این گذشته مصطفی نسل جوان ایران را در آن کفه ترازو می‌گذارد که «دارد به کل سنت و ملی‌گرایی و اساطیر و قهرمان‌هایش پشت می‌کند» و نسل جوان کشور های دیگر را در کفه جهانی قرار می‌دهد. در صورتی که نسل جوان کشور های زیادی هنوز به این موارد پشت نکرده اند. در نتیجه و بخصوص با آلترناتیو‌هایی که او برای این پشت کردن ارائه می‌دهد، تنها می‌توان نتیجه گرفت که او جهان را کشور آمریکا و ابزار پشت کردن به سنت و اساطیر قهرمان‌هایش را تحت نفوذ هنرمندان هالیوودی آن کشور می‌داند.

چهار: و اما مسئله ستارگان محبوب رهبر جوانان حزب کمونیست کارگری. نه مصطفی صابر و نه کل رهبران و اعضای حزبی که وی به آن متعلق است درک روشن و یا اصولاً درکی از مفهوم روند از خود بیگانگی (الیناسیون) ندارند.

نه تنها ندارند بلکه خود به نوعی وسیله این از خود بیگانگی هستند. وقتی کارگری تولید می‌کند بدون آنکه بداند چه چیزی تولید می‌کند، برای چه تولید می‌کند، چه کسی آن را توزیع می‌کند، بین چه کسانی توزیع می‌کند، و در نهایت خود به کالا تبدیل می‌شود؛ در اینصورت او از خود بیگانه شده است. (بحث الیناسیون بحث بسیار مفصلی است که همه آن فرصتی دیگر و مناسبات

بهتری را می‌طلبد اینجا تنها اشاره به جنبه ای از آن برای ادامه بحث کفایت می‌کند. علاوه بر این پایه مادی روند از خود بیگانگی، جنبه های دیگری به خدمت آن می‌آیند؛ از جمله مذهب، موزیک، ورزش، سکس، و... که هرکدام به نوعی، هم تجارت ویا در خدمت تجارت، هم مؤثر در روند از خودبیگانه کردن انسانها می‌باشند.

در جامعه طبقاتی همه چیز طبقاتی است. هنر یکی از آنها است. هنر در خدمت رهایی انسان هنری است که هر لحظه باانسان در جدا شدنش از نفوذ ایدئولوژی بورژوازی همراه است. بر عکس هنر بورژوازی، همه توانش را در خدمت مسخ انسانها می‌گیرد. حتی در شکل ظاهراً «رادیکال» بعضی از آنها (رادیکال لاپد از نظر حزب کمونیست کارگری).

نوع موسیقی پینک فلوید که آگاهی وژگونه می‌دهد، تنها برای آندسته از کسانی که فکر می‌کنند آگاه شدند، اعتراضی ترسیم می‌کند که از تسلیم بدتر است. پاسیفیزم، آناشیزم، پانک، رپ، بلاک متال و... بخشی از مخاطبین این هنر بورژوازی است. مصطفی صابر نفوذ این هنر را در مقابل نفوذ شاملو می‌گذارد، آن را بهتر می‌داند و می‌گوید چه خوب که چنین است!

تبلیغ کالا از زمانی شروع می‌شود که تولید همان کالا اضافه بر نیاز جامعه باشد؛ و بوسیله این تبلیغات که خود جنبه ای از مسخ کردن و روند از خود بیگانگی است، کالا را به خورد انسان از خود بیگانه شده می‌دهند.

تبلیغات خود جنبه های فراوان آشکار و نهان دارد. یکی از آنها اشاره مستقیم به کالا دارد، دیگری استفاده شخصی معروف از آن کالا است که به این وسیله کالا تبلیغ می‌گردد. شرکت های انحصاری در معروف کردن کسانی مثل مادونا هزینه های فوق العاده صرف می‌کنند ویا ترتیب دادن یک کنسرت و پوشاندن فلان مدل شلوار فلان کمپانی فراملیتی، از فردا است که میل به پوشیدن آن شلوار فراوان می‌شود و این سود سرشار به جیب صاحبان همان کمپانی ها ریخته می‌شود. معروفیت کاذبی که تنها با پشتوانه سرمایه ممکن است، برای نفوذ ایدئولوژی و خرافات بورژوازی در جوانان، برای به انحراف کشاندن اعتراضات آنان، نه تنها هنر مترقی نیست که در واقع نوعی مذهب است که حزب کمونیست کارگری جداگانه مدعی مبارزه با آن است! ودر اینجا از نفوذ پیامبران آن دفاع میکنند.

اگر مصطفی کمترین درک هنری از یک اثر هنری میداشت بیشتر از آنکه مادونا را پر نفوذ بداند، فیلمبردار و تدوین کننده کنسرت های او را باید معرفی می‌کرد که همه کار با آنها است. و گرنه راستی هنر مادونا در چیست؟ آیا هنر پینک فلوید می‌تواند همان اثر هنری کنسرت «د-وال» بدون تمام تجهیزات صدا، فیلم برداری، صحنه و دکور، نورپردازی و... را در میدان تره بار شهر ویرانه هله عراق ایجاد کند؟ آیا در آن صورت صدای آوای دهل حتی از نزدیک خوش تر نخواهد بود؟

پنج: حزب کمونیست کارگری و همه فرعیات آن، مبلغ ایدئولوژی بورژوایی در میان جوانان است که البته جوانان تره هم به ریش آن خرد نمی‌کنند. و چه خوب که این چنین است.

ستار احمدی

آبان ۱۳۸۲